

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۱۸۲

آیه ۳۰ - ۳۳

آیه و ترجمه

و لقد نجینا بنی اسرائیل من العذاب المہین ۳۰  
من فرعون انه کان عالیا من المسرفین ۳۱  
و لقد اخترناہم علی علم علی العالمین ۳۲  
و ءاتیناہم من الایات ما فیہ بلوأمبین ۳۳  
ترجمہ :

۳۰ - ما بنی اسرائیل را از عذاب ذلتبار نجات بخشیدیم.  
۳۱ - از فرعون، کہ مردی متکبر و از اسرافکاران بود.  
۳۲ - ما آنها را با علم خویش بر جہانیان برگزیدیم و برتری دادیم.  
۳۳ - و آیاتی (از قدرت خویش) بہ آنها دادیم کہ آزمایش آشکاری در آن بود  
(ولی آنها کفران کردند و مجازات شدند).

تفسیر:

بنی اسرائیل در بوته آزمایش

در آیات گذشتہ سخن از غرق و ہلاکت فرعونیان و نابودی قدرت و شوکت  
آنها و انتقال آن بہ دیگران بود، آیات مورد بحث از نقطہ مقابل آن سخن یعنی از  
نجات و رھائی بنی اسرائیل چنین سخن می گوید:  
«ما بنی اسرائیل را از عذاب خوارکنندہ رھائی بخشیدیم» (ولقد نجینا بنی  
اسرائیل من العذاب المہین).  
از شکنجہ های سخت و طاقت فرسای جسمی و روحی کہ تا اعماق جان

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۱۸۳

آنها نفوذ می کرد، از سر بریدن نوزادان پسر، و زندہ نگہ داشتن دختران برای  
خدمتکاری و ہوسرانی، از بیگاری و کارهای بسیار سنگین و مانند آن، و چہ  
دردناک است سرنوشت قوم و ملتی کہ در چنگال چنین دشمن خونخوار و دیو  
سیرتی گرفتار شوند.  
آری خداوند این قوم مظلوم را در پرتو قیام الہی موسی بن عمران

(علیهما السلام) از چنگال این ظالمان سفاک تاریخ رهائی بخشید، لذا به دنبال آن می‌افزاید: «از چنگال فرعون» (من فرعون).  
 «چرا که او مردی متکبر و از اسرافکاران و متجاوزان بود»! (انه کان عالیا من المرفین).  
 منظور از «عالی» در اینجا علو مقام نیست، بلکه اشاره به برتری جوئی او و علو در اسراف و تجاوز است، چنانکه در آیه ۴ سوره قصص نیز آمده است: ان فرعون علا فی الارض «فرعون در زمین برتری جوئی کرد» (تا آنجا که حتی دعوی خدائی نمود و خویشان را رب اعلی نامید).  
 «مصرف» از ماده «اسراف» به معنی هر گونه تجاوز از حد در اعمال و گفتار است، و به همین دلیل در آیات مختلف قرآن در مورد تبهکارانی که ظلم و فساد را از حد می‌گذرانند واژه «مصرف» به کار رفته است، و نیز به مطلق گناهان اسراف گفته شده، چنانکه در آیه ۵۳ سوره زمر می‌خوانیم: قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله: «بگو ای بندگان من که بر خود اسراف کرده‌اید از رحمت خدا نومید نشوید»!  
 در آیه بعد به یکی دیگر از مواهب خداوند بر بنی اسرائیل اشاره کرده، می‌گوید: «ما آنها را از روی علم خویش بر جهانیان در آن عصر و زمان برتری

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۱۸۴

دادیم و برگزیدیم» (و لقد اخترناهم علی علم علی العالمین).  
 ولی آنها قدر این نعمتها را ندانستند و کفران کردند و مجازات شدند.  
 و به این ترتیب آنها «امت برگزیده عصر خویش» بودند، زیرا منظور از «عالمین» مردم جهان در آن عصر و زمان است نه در تمام قرون و اعصار، چرا که قرآن صریحا در سوره آل عمران آیه ۱۱۰ خطاب به امت اسلامی می‌فرماید: کنتم خیر امة اخرجت للناس ... شما بهترین امتی بودید که به سود مردم قدم به عرصه وجود گذاشتید.  
 همان گونه که در مورد سرزمینهای که بنی اسرائیل وارث آن شدند در آیه ۱۳۷ سوره اعراف می‌فرماید: و اورثنا القوم الذین کانوا یتضعفون مشارق الارض و مغاربها التي بارکنا فیها: «ما این قوم مستضعف را وارث مشرقها و مغربهای پربرکت زمین کردیم».  
 روشن است بنی اسرائیل در آن زمان وارث تمام جهان نشدند، و منظور شرق و

غرب منطقه خودشان است  
البته بعضی از مفسران معتقدند که بنی اسرائیل بعضی مزایا داشتند که در طول تاریخ منحصر به خودشان بوده از جمله کثرت انبیاء چرا که از هیچ قومی این قدر پیامبر برنخاسته است.  
ولی این سخن علاوه بر اینکه مزیت مطلق آنها را ثابت نمی کند، مزیتی نمی تواند باشد، چرا که ممکن است کثرت قیام انبیاء را از میان آنها دلیل بر نهایت سرکشی و تمرد این قوم بدانیم، همان گونه که حوادث مختلف بعد از قیام موسی (علیه السلام) نشان می دهد که با این پیامبر بزرگ چه نکردند؟! به هر حال آنچه در بالا در تفسیر آیه آوردیم چیزی است که از سوی بسیاری از مفسران در مورد شایستگی نسبی بنی اسرائیل پذیرفته شده است.  
ولی با توجه به اینکه این جمعیت لجوج طبق گفته قرآن همواره پیامبران

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۱۸۵

خود را آزار می دادند، و با سرسختی و تعصب خاصی در برابر احکام الهی می ایستادند، و حتی زمانی که تازه از نیل رهایی یافته بودند پیشنهاد بت سازی به موسی کردند!، ممکن است گفته شود منظور از آیه فوق بیان امتیاز نیست بلکه بیان حقیقت دیگری است، و معنی آیه چنین است: با وجود اینکه ما علم داشتیم که آنها از مواهب الهی سوء استفاده می کنند برتری به آنها دادیم تا آنان را بیازمائیم چنانکه از آیه بعد نیز استفاده می شود که خداوند مواهب دیگری نیز به آنها داد تا آنها را بیازماید.

به این ترتیب این گزینش الهی نه تنها دلیل بر مزیت آنها نیست بلکه یک مذمت ضمنی نیز در آن درج است چرا که حق این نعمت را ادا نکرده اند و از عهده امتحان برنیامدند.

در آخرین آیه مورد بحث به بعضی از مواهب دیگر که خدا به آنها داده بود اشاره کرده، می فرماید: ما آیات و نشانه هائی از عظمت و قدرت خویش به آنان دادیم که در آن آزمایش آشکاری بود و آتیناهم من الایات ما فیه بلاء مبین).

گاه در بیابان «سینا» و در وادی «تیه» ابرها را بر سر آنها سایه افکن ساختیم، گاه مائده مخصوص «من و سلوی» را بر آنها نازل کردیم، گاه از دل سنگ سخت چشمه آب برای آنها جاری نمودیم، و گاه نعمتهای معنوی و مادی دیگری نصیبشان کردیم.

اما همه اینها برای آزمایش و امتحان بود، زیرا خداوند گروهی را با مصیبت

آزمایش می کنند و گروهی را با نعمت، چنانکه در آیه ۱۶۸ سوره اعراف می خوانیم: و بلوناهم بالحسنات و السيئات لعلهم يرجعون: «ما بنی اسرائیل را با نیکیه‌ها و بدیه‌ها آزمودیم شاید از راه غلط بازگردند».

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۱۸۶

شاید هدف از ذکر این سرگذشت بنی اسرائیل برای مسلمانان نخستین این است که آنها از انبوه دشمنان و قدرت عظیمشان نه‌راسند و مطمئن باشند خداوندی که فراعنه قدرتمند را درهم کوبید، و بنی اسرائیل را وارث ملک و حکومت آنها ساخت در آینده‌ای نه چندان دور چنین پیروزی را نصیب شما خواهد کرد، ولی همانگونه که آنها با این مواهب آزمایش شدند شما نیز سخت در کوره امتحان قرار خواهید گرفت تا روشن شود بعد از قدرت و پیروزی، شما چه خواهید کرد؟!

و این خطاری است به همه امتها و ملت‌ها در مورد پیروزی‌ها و مواهبی که از لطف الهی به دست می آورند، که دام امتحان در این هنگام سخت است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۱۸۷

آیه ۳۴-۳۶

آیه و ترجمه

ان هؤلاء ليقولون ۳۴

ان هی الا موتتنا الاولى و ما نحن بمنشرين ۳۵

فاءتوا بابائنا ان كنتم صدقین ۳۶

ترجمه :

۳۴ - اینها (مشرکان) می گویند:

۳۵ - مرگ ما جز همان مرگ اول نیست (و هرگز زنده نخواهیم شد) ۳۶- اگر

راست میگوئید پدران ما را زنده کنید (تا گواهی دهند)

تفسیر:

جز همین مرگ چیزی در کار نیست!

بعد از ترسیم صحنه‌ای از زندگی فرعون و فرعونیان و عاقبت کفرو انکارشان در آیات گذشته، بار دیگر سخن از مشرکان به میان می آورد، و تردید آنها را در مساءله معاد که در آغاز سوره آمده بود به شکل دیگری چنین بازگو می کند: «اینها چنین می گویند» (ان هؤلاء ليقولون).

«مرگ ما جز همان مرگ اول نیست، و ما هرگز بار دیگر زنده نخواهیم شد» (ان هی الا موتتنا الاولى).

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۱۸۸

و آنچه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیرامون معاد و حیات بعد از مرگ و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ می‌گوید هیچکدام واقعیت ندارد، اصلاً حشر و نشری در کار نیست!

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که چرا «مشرکان» تنها بر مرگ نخست تکیه می‌کنند که مفهومش عدم وجود مرگ دیگری بعد از این مرگ است، در حالی که منظور آنها نفی حیات، بعد از مرگ می‌باشد، نه انکار مرگ دوم، و به تعبیر دیگر انبیاء خبر از حیات بعد از مرگ می‌دادند نه خبر از مرگ دوباره.

در پاسخ می‌گوئیم منظور عدم وجود حالت دیگری بعد از مرگ است یعنی ما فقط یک بار می‌میریم و همه چیز تمام می‌شود و بعد از آن نه حیات دیگری است و نه مرگی، هر چه هست همین یک مرگ است (دقت کنید).

در حقیقت مفهوم این آیه شباهت زیادی با مفهوم آیه ۲۹ سوره انعام دارد که می‌گوید: و قالوا ان هی الا حیاتنا الدنیا و ما نحن بمبعوثین: «آنها گفتند زندگی تنها همین زندگی دنیاست و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد»!

سپس سخن آنها را نقل می‌کند که برای اثبات مدعای خود به دلیل واهی و بی‌اساسی دست زده و می‌گفتند: «اگر راست می‌گوئید که بعد از مرگ حیاتی در کار است پس پدران ما را زنده کنید و نزد ما بیاورید تا بر صدق گفتار شما گواهی دهند»! (فاتوا بابائنا ان کنتم صادقین).

بعضی گفته‌اند گوینده این سخن «ابوجهل» بود رو به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرد و گفت: اگر راست می‌گوئی جدت «قصی بن کلاب» را زنده کن چون او

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۱۸۹

مرد راستگوئی بود تا درباره حوادث بعد از موت از او سؤال کنیم. بدیهی است اینها همه بهانه بود، گر چه سنت الهی بر این نیست که مردگان را در این جهان زنده کند تا اخبار آن جهان را به این جهان آورند ولی به فرض که چنین کاری از سوی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) صورت می‌گرفت باز این بهانه جویان نغمه دیگری ساز می‌کردند، و آن را مثلاً سحر

دیگری می‌نامیدند، همانگونه که بارها معجزه خواستند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها ارائه داد در عین حال انکار کردند.

نکته:

### عقیده مشرکان درباره معاد

مشرکان مخصوصا مشرکان عرب رویه واحدی در مسائل اعتقادی خود نداشتند، و در عین اشتراک در اصل عقیده شرک در خصوصیات اعتقادی بسیار متفاوت بودند.

گروهی نه خدا را قبول داشتند و نه معاد را، اینها کسانی هستند که قرآن سخن آنان را چنین نقل می‌کند: ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما یهلکنا الا الدهر: «جز این زندگی دنیا چیزی در کار نیست، گروهی می‌میرند و نسل دیگری به وجود می‌آیند، و تنها طبیعت است که ما را می‌میراند!» (جاثیه - ۲۴).

جمع دیگری خدا را قبول داشتند و بتها را شفعی درگاه اومی دانستند اما معاد را منکر بودند همان کسانی که می‌گفتند: من یحیی العظام و هی رمیم: «چه کسی می‌تواند استخوانهای پوسیده را زنده کند؟» (یس - ۷۸) آنها برای بتها حج بجامی آوردند، و قربانی می‌کردند، و معتقد به حلال و حرام بودند، و اکثر مشرکان عرب در این زمره جای داشتند.

---

### تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۱۹۰

ولی شواهد متعددی در دست است که نشان می‌دهد آنها به نوعی بقای روح معتقد بودند، خواه به صورت تناسخ و انتقال ارواح به بدنهای تازه یا به شکل دیگر.

مخصوصا اعتقاد آنها به پرنده‌ای بنام «هامه» معروف است، در داستانهای عرب آمده است که در میان عرب کسانی بودند که اعتقاد داشتند روح انسان پرنده‌ای است که در جسم او منبسط شده، هنگامی که انسان از دنیا می‌رود یا کشته می‌شود از جسم او بیرون می‌آید و اطراف جسد او به صورت وحشتناکی طواف کرده و در کنار قبر او ناله می‌کند، و معتقد بودند که این پرنده در آغاز کوچک است سپس بزرگ می‌شود تا به اندازه جغد می‌گردد، و او دائما در وحشت به سر می‌برد و جایگاهش خانه‌های خالی، ویرانه‌ها، قبرها و جایگاه کشتگان است!

و نیز آنها معتقد بودند که اگر کسی مقتول شده باشد «هامه» بر قبر او

فریاد می‌زند: «اسقونی فانی صدیه»! «سیرابم کنید که سخت تشنه‌ام»!

اسلام قلم بطلان بر تمام این عقائد خرافی کشید، و لذا در حدیث معروفی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: لا هامة: «هامه دروغ است».

به هر حال آنها گر چه عقیده به معاد و بازگشت انسان به زندگی بعد از مرگ نداشتند ولی به نظر می‌رسد که به یکنوع تناسخ و بقاء ارواح قائل بودند. اما به هر صورت معاد جسمانی را به گونه‌ای که قرآن می‌گوید که خاکهای انسان دو مرتبه جمع‌آوری شود و به حیات و زندگی جدیدی بازگردد و روح و جسم هر دو معاد مشترک داشته باشند به کلی منکر بودند، نه فقط انکار می‌کردند بلکه از آن وحشت داشتند، که قرآن با بیانات مختلفی آنرا برای آنها توضیح داده و اثبات کرده است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۱۹۱

آیه ۳۷-۳۹

آیه و ترجمه

اِ هُمْ خَيْرُ اُمَّ قَوْمِ تَبِعَ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ اَهْلَکْنٰهُمْ اَنَّهُمْ کَانُوا مجرِمینَ ۳۷  
وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضَ وَ مَا بَیْنَهُمَا لَعْبِینَ ۳۸  
مَا خَلَقْنَاهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَکِنْ اَکْثَرُهُمْ لَا یَعْلَمُونَ ۳۹

ترجمه :

۳۷ - آیا آنها بهترند یا قوم تبع و کسانی که پیش از آنان بودند؟ ما آنها را هلاک کردیم چرا که مجرم بودند.

۳۸ - ما آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است بی هدف نیافریدیم.

۳۹ - ما آن دو را فقط به حق آفریدیم، ولی اکثر آنها نمی‌دانند.

تفسیر:

آنها بهترند یا قوم «تبع»؟!

سرزمین یمن که در جنوب جزیره عربستان قرار دارد از سرزمینهای آباد و پر برکتی است که در گذشته مهد تمدن درخشانی بوده است، پادشاهانی بر آن حکومت می‌کردند که «تبع» (جمع آن «تبابعة») نام داشتند، به خاطر اینکه مردم از آنها «تبعیت» می‌کردند و یا از این نظر که یکی بعد از دیگری روی کار می‌آمدند.

به هر حال «قوم تبع» جمعیتی بودند با قدرت و نیروی فراوان و حکومت پهن‌آور و گسترده.

در آیات فوق به دنبال بحثی که پیرامون مشرکان مکه و لجاجت وانکار

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۱۹۲

آنها نسبت به معاد آمده با اشاره به سرگذشت «قوم تبع» آنها را تهدید می‌کند که نه تنها عذاب الهی در قیامت در انتظارشان است که در این دنیا نیز سرنوشتی همچون قوم گنه‌کار و کافر تبع پیدا خواهند کرد. می‌فرماید: «آیا آنها بهترند، یا قوم تبع، و کسانی که پیش از آنان بودند؟! ما آنها را هلاک کردیم، چرا که مجرم بودند» (ا هم خیرام قوم تبع و الذین من قبلهم اهلکناهم انهم کانوا مجرمین).

روشن است که مردم حجاز از سرگذشت قوم تبع که در همسایگی آنها می‌زیستند کم و بیش اطلاع داشتند، و لذا در آیه شرح بیشتری پیرامون آنها نمی‌دهد، همین اندازه می‌گوید بترسید از اینکه سرنوشتی همانند آنها و اقوام دیگری که در گرداگرد شما در مسیرتان به سوی شام و در سرزمین مصر نزدیک شما زندگی داشتند پیدا کنید.

به فرض که شما قیامت را منکر شوید، ولی آیا می‌توانید عذاب‌هایی را که بر این اقوام مجرم و سرکش نازل شد انکار نمائید؟!.

منظور از «الذین من قبلهم» اقوامی همچون قوم نوح و عاد و ثمود است.

درباره قوم تبع در نکات به خواست خدا بحث خواهیم کرد.

سپس بار دیگر به مسأله معاد باز می‌گردد و با استدلال لطیفی این واقعیت را اثبات کرده، می‌گوید: «ما آسمانها و زمین و آنچه رادر میان این دو است بیهوده و بی‌هدف نیافریدیم» (و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعبین).

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۱۹۳

آری این آفرینش عظیم و گسترده هدفی داشته است، اگر به گفته شما مرگ نقطه پایان زندگی است، و بعد از چند روز خواب و خور و شهوت و امیال حیوانی، زندگی پایان می‌گیرد، و همه چیز تمام می‌شود، این آفرینش لعب و لغو و بیهوده خواهد بود.

باور کردنی نیست که خداوند قادر حکیم این دستگاه عظیم را تنها برای این



چند روز زندگی زودگذر و بی هدف و توأم با انواع درد و رنج آفریده باشد، این با حکمت خداوند هرگز سازگار نخواهد بود. بنابراین مشاهده وضع این جهان نشان می دهد که مدخل و دالانی است برای جهانی عظیمتر و ابدی، چرا در این باره اندیشه نمی کنید. این حقیقت را قرآن کراراً در سوره های مختلف بازگو کرده است. در سوره انبیا آیه ۱۶ در همین زمینه می گوید: و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعین. و در سوره واقعه آیه ۶۲ می گوید و لقد علمتم النشأة الاولى فلولاً تذکرون (شما نشاء اولی را مشاهده کردید چگونه متذکر نمی شوید)؟. به هر حال در صورتی آفرینش این جهان هدفدار خواهد شد که جهان دیگری پشت سر آن باشد، و به همین دلیل مکتبهای الحادی و منکران معاد معتقد به بیهودگی و پوچی آفرینش هستند. سپس برای تأکید این سخن می افزاید: «ما آن دو را جز به حق نیافریدیم» (ما خلقناهما الا بالحق). حق بودن این دستگاه ایجاب می کند که هدف معقولی داشته باشد، و آن بدون وجود جهان دیگر ممکن نیست، بعلاوه حق بودن آن اقتضا دارد که افراد نیکوکار و بدکار یکسان نباشند، و از آنجا که ما در این جهان کمتر مشاهده

#### تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۱۹۴

می کنیم که هر یک از این دو گروه جزای مناسب کار خویش را دریابند حق ایجاب می کند که حساب و کتاب و پاداش و کیفری در جهان دیگری در کار باشد، تا هر کس جزای مناسب عمل خویش را بیابد. خلاصه اینکه «حق» در این آیه اشاره به هدف صحیح آفرینش و آزمایش انسانها و قانون تکامل و همچنین اجرای اصول عدالت است ولی غالب آنها این حقایق را نمی دانند (ولکن اکثرهم لا یعلمون). چرا که اندیشه و فکر خود را به کار نمی گیرند، و گر نه دلائل مبدا و معاد واضح و آشکار است.

**نکته:**

#### قوم تبع چه کسانی بودند؟

تنها در دو مورد از قرآن مجید واژه «تبع» آمده است، یکی در آیات مورد بحث و دیگری در «آیه ۱۴ سوره ق» آنجا که می گوید: و اصحاب الایکة و

قوم تبع کل کذب الرسل فحق وعید: «صاحبان سرزمینهای پر درخت قوم شعیب، و قوم تبع، هر کدام رسولان خدا را تکذیب کردند و تهدید الهی درباره آنها تحقق یافت.

همانگونه که قبلا نیز اشاره شد «تبع» یک لقب عمومی برای ملوک و شاهان یمن بود مانند «کسری» برای سلاطین ایران و «خاقان» برای شاهان ترک و «فرعون» برای سلاطین مصر و «قیصر» برای سلاطین روم. این تعبیر (تبع) از این نظر بر ملوک یمن اطلاق می شد که مردم رابه پیروی خود دعوت می کردند، یا یکی بعد از دیگری روی کار می آمدند. ولی ظاهر این است که قرآن از خصوص یکی از شاهان یمن سخن می گوید، همانگونه که فرعون معاصر موسی (علیه السلام) که قرآن از او سخن می گوید شخص

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۱۹۵

معینی بود) و در بعضی از روایات آمده که نام او «اسعد ابو کرب» بود. جمعی از مفسران معتقدند که او شخصا مرد حقجو و مؤمنی بود و تعبیر به «قوم تبع» در دو آیه از قرآن را دلیل بر این معنی گرفته اند، زیرا در این دو آیه از شخص او مذمت نشده بلکه از قوم او مذمت شده است. روایتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده نیز شاهد این معنی است در این روایت می خوانیم که فرمود: لا تسبوا تبعا فانه کان قد اسلم: «به «تبع» بد نگوئید چرا که او اسلام آورد». و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: ان تبعا قال للاوس و الخزرج کونوا هاهنا حتی یخرج هذا النبی، اما اننا لو ادرکته لخدمته و خرجت معه: «شما در اینجا بمانید تا این پیامبر خروج کند، اگر من زمان او را درک می کردم کمر خدمت او را می بستم و با او قیام می کردم!». در روایت دیگری آمده است هنگامی که «تبع» در یکی از سفرهای کشورگشائی خود نزدیک «مدینه» آمد برای علمای یهود که ساکن آن سرزمین بودند پیام فرستاد که من این سرزمین را ویران می کنم تا هیچ یهودی در آن نماند، و آئین عرب در اینجا حاکم شود. «شامول» یهودی که اعلم علمای یهود در آنجا بود گفت ای پادشاه این شهری است که هجرتگاه پیامبری از دودمان اسماعیل است که در مکه متولد می شود، سپس بخشی از اوصاف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را

برشمرد، تبع که گویا سابقه ذهنی در این باره داشت گفت: بنابراین من اقدام به تخریب این شهر نخواهم کرد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۱۹۶

حتی در روایتی در ذیل همین داستان آمده است که او به بعضی از قبیلہ اوس و خزرج که همراه او بودند دستور داد که در این شهر بمانید و هنگامی که پیامبر موعود خروج کرد او را یاری کنید و فرزندان خود را به این امر توصیه نمائید، حتی نامه‌ای نوشت و به آنها سپرد و در آن اظهار ایمان به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) کرد.

نویسنده «اعلام قرآن» چنین نقل کرده است که: تبع یکی از پادشاهان جهان گشای یمن بود که تا هند لشکر کشی کرد، و تمام کشورهای آن منطقه را به تصرف خویش درآورد.

ضمن یکی از لشکر کشیها وارد مکه شد، و قصد داشت کعبه را ویران کند، بیماری شدیدی به او دست داد که اطباء از درمان او عاجز شدند.

در میان ملازمان او جمعی از دانشمندان بودند، و رئیس آنان حکیمی به نام «شامول» بود، او گفت، بیماری تو به خاطر قصد سوء درباره خانه کعبه است، و هرگاه از این فکر منصرف گردی و استغفار کنی شفا خواهی یافت. «تبع» از تصمیم خود بازگشت و نذر کرد خانه کعبه را محترم دارد و هنگامی که بهبودی یافت پیراهنی از برد یمانی بر کعبه پوشاند.

«در تواریخ دیگر نیز داستان پیراهن کعبه نقل شده به اندازه‌ای که به حد تواتر رسیده است، این لشکر کشی و مسأله پوشاندن پیراهن به کعبه در قرن پنجم میلادی اتفاق افتاده، و هم اکنون در شهر مکه محلی است که دار التبابعة نامیده می‌شود».

ولی به هر حال بخش عمده سرگذشت شاهان تبابعة یمن از نظر تاریخی خالی از ابهام نیست، چرا که درباره تعداد آنها، و مدت حکومتشان، اطلاعات

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۱۹۷

زیادی در دست نداریم، و گاه به روایات ضد و نقیض در این زمینه برخورد می‌کنیم، آنچه بیشتر در کتب اسلامی اعم از تفسیر و تاریخ و حدیث مطرح شده پیرامون همان سلطانی است که قرآن در دو مورد به او اشاره کرده است.

---

آیه ۴۰-۴۲

آیه و ترجمه

ان يوم الفصل میقتهم اجمعین ۴۰

یوم لا یغنی مولی عن مولی شیا و لا هم ینصرون ۴۱

الا من رحم الله انه هو العزیز الرحیم ۴۲

ترجمه :

۴۰ - روز جدائی (حق از باطل) وعدهگاه همه آنهاست.

۴۱ - روزی که هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی کند و از هیچ سو یاری نمی شوند.

۴۲ - مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده، و او عزیز و رحیم است.

تفسیر:

روز جدائیها! (یوم الفصل)

آیات مورد بحث در حقیقت نتیجه گیری آیات گذشته در مورد مسأله معاد است که در آنها از طریق «حکمت آفرینش این جهان» برای وجود رستاخیز استدلال شده بود.

در نخستین آیه از این استدلال چنین نتیجه گیری می کند که: «یوم الفصل و روز جدائیها وعده گاه همه آنهاست» (ان یوم الفصل میقاتهم اجمعین). چه تعبیر جالبی است از روز رستاخیز «یوم الفصل» روزی که حق از باطل جدا می شود، و صفوف نیکوکاران و بدکاران مشخص می گردد، و انسان حتی از

نزدیکترین دوستانش جدا می شود، آری آن روز وعده گاه همه مجرمان است. سپس به شرح کوتاهی درباره این روز جدائی پرداخته می گوید: در همان روزی که هیچ کس به فریاد دیگری نمی رسد، و هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی کند، و از هیچ سو یاری نمی شوند! (یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا و لا هم ینصرون).

آری آن روز روز فصل و جدائی است، روزی است که انسان از همه چیز جز عملش جدا می شود، و مولی به هر معنی که باشد دوست، سرپرست، ولی

نعمت، خویشاوند، همسایه، یاور، و مانند آن، توانائی حل کوچکترین مشکلی را از مشکلات قیامت برای کسی ندارد.

«مولى» از ماده «ولاء» در اصل به معنی ارتباط دو چیز بایکدیگر است به طوری که بیگانه‌ای در میان نباشد، و برای آن مصداقهای زیادی است که در کتب لغت به عنوان معانی مختلف این واژه آمده، که همه آنها در ریشه و معنی اصلی آن مشترکند.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۰۰

نه تنها دوستان به فریاد هم نمی‌رسند، و خویشاوندان گریه از کار یکدیگر نمی‌گشایند، بکله نقشه‌ها نیز نقش بر آب، و چاره‌جوئیها به بن‌بست، و تیرها به سنگ می‌خورد چنانکه در آیه ۴۶ طور می‌خوانیم: یوم لا یغنی عنهم کیدهم شیئا و لا هم ینصرون: «آن روز روزی است که چاره‌جوئیهای آنان مشکلی را حل نمی‌کند و یاری نمی‌شوند».

در اینکه چه تفاوتی در میان «لا یغنی» «و لا هم ینصرون» است؟ بهترین سخن این است که گفته شود: اولی اشاره به این است که هیچکس نمی‌تواند مشکل دیگری را به تنهایی و مستقلا در آن روز حل کند، و دومی اشاره به این است حتی نمی‌توانند با همکاری یکدیگر مشکلات را حل نمایند، زیرا نصرت در جایی گفته می‌شود که شخصی به کمک دیگری بشتابد و او را یاری دهد تا با همکاری هم بر مشکلات پیروز گردند.

تنها یک گروه مستثنا هستند همانگونه که در آیه بعد می‌گوید: «مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده است، چرا که خداوند توانا و رحیم است» (الا من رحم الله انه هو العزیز الرحیم).

بدون شک این رحمت الهی بی‌حساب نیست و تنها شامل مؤمنانی می‌شود که دارای عمل صالحند، و اگر لغزشی از آنها سرزده نیز در حدی نیست که پیوندهای آنها را از خداوند بریده‌باشد، اینها هستند که دست به دامن لطف الهی می‌زنند، از دریای کرمش بهره‌مند، و از چشمه رحمتش سیراب، و از شفاعت اولیایش برخوردار می‌گردند.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۰۱

و از اینجا روشن می‌شود که نفی هر گونه دوست و ولی و یاور در آن روز با مساءله شفاعت منافات ندارد، زیرا شفاعت نیز جز به اذن پروردگار و فرمان او

حاصل نمی‌شود.

جالب اینکه توصیف به عزیز بودن و رحیم بودن در کنار هم قرار گرفته که اولی اشاره به نهایت قدرت و شکست‌ناپذیری او، و دومی اشاره به رحمت بی پایان او است، و مهم این است که رحمت در عین قدرت باشد. در بعضی از روایات اهل بیت (علیه‌السلام) نقل شده که منظور از جمله «الا من رحم الله» وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) امیر مؤمنان (علیه‌السلام) و پیروان مکتب او هستند. ناگفته پیداست که هدف بیان مصداق روشن است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۰۲

آیه ۴۳-۵۰

آیه و ترجمه

ان شجرت الزقوم ۴۳

طعام الاثیم ۴۴

کالمهل یغلی فی البطون ۴۵

کغلی الحمیم ۴۶

خذوه فاعتلوه الی سواء الجحیم ۴۷

ثم صبا فوق رءسه من عذاب الحمیم ۴۸

ذق انک اءنت العزیز الکریم ۴۹

ان هذا ما کنتم به تمترون ۵۰

ترجمه :

۴۳ - درخت زقوم ...

۴۴ - غذای گنهکاران است.

۴۵ - همانند فلز گداخته در شکمها می جوشد.

۴۶ - جوششی همچون آب سوزان.

۴۷ - این کافر مجرم را بگیرید و به میان دوزخ پرتابش کنید.

۴۸ - سپس بر سر او از عذاب سوزان بریزید!

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۰۳

۴۹ - (به او گفته می‌شود) بچش که (به پندار خود) بسیار قدرتمند و محترم بودی!

۵۰ - این همان چیزی است که پیوسته در آن تردید می کردید.

تفسیر:

درخت زقوم!

در این آیات توصیف وحشتناک و تکان دهنده‌ای از عذابهای دوزخی منعکس شده که بحث آیات قبل را در مورد «یوم الفصل» و روز رستاخیز تکمیل می کند.

می فرماید: «درخت زقوم...» (ان شجرة الزقوم).

«غذای گناهکاران است!» (طعام الاثیم).

اینها هستند که از این گیاه تلخ و بد بو و بد طعم و کشنده می خورند.

«زقوم» به طوری که در تفسیر آیه ۶۲ سوره صافات نیز گفتیم به گفته

مفسران و اهل لغت نام گیاهی تلخ و بد بو و بد طعم است که دارای برگهای

کوچکی است و در سرزمین «تهامه» از جزیره عرب می روید و مشرکان با

آن آشنا بودند، گیاهی است که شیره تلخی دارد که وقتی به بدن اصابت کند متورم می شود.

بعضی معتقدند که در اصل به معنی «بلعیدن» و بعضی می گویند به معنی

«هر نوع غذای تنفرآمیز دوزخیان است».

در حدیثی آمده است هنگامی که این واژه در قرآن نازل شد کفار قریش

گفتند چنین گیاهی در سرزمین ما وجود ندارد، چه کسی از شما معنی

«زقوم» را می دانید؟ در آنجا مردی از اهل افریقا بود گفت: «زقوم» در

لغت ما به

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۰۴

معنی «کره و خرما» است (شاید منظور او نیز استهزا بود) وقتی ابو جهل

این سخن را شنید از روی سخریه صدا زد، کنیز! «مقداری کره و خرما بیاور تا

زقوم کنیم!» می خوردند و مسخره می کردند، و می گفتند محمد ما را به

اینهامی ترساند.

ضمناً باید توجه داشت که «شجره» در لغت عرب و استعمالات قرآنی گاه

به معنی «درخت» و گاه به معنی مطلق «گیاه» می آید.

«اثیم» از ماده «اثم» به معنی کسی است که بر گناه مداومت می کند و

در اینجا منظور کفار لجوج و تجاوز کار و پرگناه است.

سپس می افزاید: «همانند فلز گداخته در شکم گنهکاران می جوشد»!

(کالمهل یغلی فی البطون).

«جوششی همچون آب سوزان» (کغلی الحمیم).

«مهمل» به گفته بسیاری از مفسران و ارباب لغت، فلز مذاب و گداخته است و به گفته بعضی دیگر همچون راغب در مفردات به معنی «تفاله و دردی ته نشین شده روغن» است که چیزی است بسیار نامطلوب ولی معنی اول مناسبتر به نظر می‌رسد.

«حمیم» به معنی آب داغ و جوشان و گاه به دوستان صمیمی و گرم نیز اطلاق می‌شود، و در اینجا منظور همان معنی اول است.

به هر حال هنگامی که گیاه زقوم وارد شکم آنها می‌شود، حالت حرارت فوق العاده‌ای ایجاد کرده، و همچون آبی جوشان غلیان پیدا می‌کند، و بجای اینکه این غذا مایه قوت و قدرت گردد بدبختی و عذاب و درد و رنج می‌آفریند. سپس می‌فرماید: به ماء‌موران دوزخ خطاب می‌شود: «این کافر پر گناه را

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۰۵

بگیرید، و به میان دوزخ پرتابش کنید!» (خذوه فاعتلوه الی سواء الجحیم).

«فاعتلوه» از ماده «عتل» (به وزن قتل) به معنی گرفتن و کشیدن و پرتاب کردن است، کاری که ماء‌موران با مجرمان سرکشی که در برابر هیچ قانونی سر تسلیم فرود نمی‌آورند انجام می‌دهند.

«سواء» به معنی وسط است، چرا که فاصله آن نسبت به اطراف، مساوی است، و بردن اینگونه اشخاص به وسط جهنم به خاطر آن است که حرارت، طبعا شدیدتر و شعله‌های آتش از هرسو آنها را احاطه می‌کند.

باز به یکی دیگر از مجازاتهای دردناک آنها اشاره کرده می‌گوید: «سپس به ماء‌موران دوزخ دستور داده می‌شود، که بر سر او، از عذاب سوزان بریزید» (ثم صبوا فوق رءسه من عذاب الحمیم).

به این ترتیب هم از درون می‌سوزند و هم از بیرون تمام وجودشان را آتش فرا می‌گیرد، و در وسط آتش نیز آب سوزان بر آنها می‌ریزند.

نظیر همین معنی در آیه ۱۹ سوره حج آمده است: «یصب من فوق رؤسهم الحمیم».

و بعد از این همه عذابهای دردناک جسمانی مجازات جانکاه روانی آنها شروع می‌شود: به این مجرم گناهکار سرکش و بی‌ایمان گفته می‌شود: «بچش، تو همان کسی هستی که به گمان خود از همه قدرتمندتر و محترمتر بودی»



(ذق انک انت العزیز الکریم).

تو بودی که بینوایان را در بند و زنجیر کشیده بودی، و بر آنها ظلم و ستم

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۰۶

روا میداشتی، برای خود قدرتی شکست ناپذیر و احترامی فوق العاده قائل بودی.

آری این تو بودی که با آنهمه غرور هر جنایتی را مرتکب شدی، اکنون بچش نتیجه اعمال ترا که در برابر چشمان تو مجسم شده است، و همانگونه که جسم و جان مردم را سوزاندی اکنون درون و برون در آتش قهر الهی و با آب سوزان می سوزد.

در حدیثی آمده است پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) روزی دست ابو جهل را گرفت و فرمود: «اولی لک فاولی»: «منتظر باش ابو جهل! منتظر باش»!

ابو جهل ناراحت شد و دست خود را کشید و گفت: بای شیء تهددنی؟ ما تستطيع انت و صاحبک ان تفعلابی شیئا! انی لمن اعز هذا الوادی و اکرمه! مرا به چه چیز تهدید می کنی؟ نه تو و نه صاحب (خدا) قادر نیستید با من کاری کنید! در سراسر این سرزمین مکه من از همه نیرومندتر و گرامی ترم» آیه فوق ناظر به همین معنی است، می گوید: هنگامی که او را در آتش دوزخ می افکنند، به او می گویند بچش! ای مرد نیرومند گرامی سرزمین مکه! و در آخرین آیه مورد بحث می افزاید: به آنها خطاب می شود: «این همان چیزی است که پیوسته درباره آن شک و تردید می کردید» (ان هذا ما کنتم به تمترون).

چقدر در آیات مختلف قرآن با انواع دلائل، واقعیت و حقانیت این روز به شما گوشزد شد، مگر به شما نگفتیم: رستاخیز را در عالم گیاهان بنگرید «و کذلک الخروج»: رستاخیز شما نیز همین گونه است؟!

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۰۷

مگر نگفتیم: همانگونه که باران زمین های مرده را زنده می کند حشر و نشر شما به همین سادگی است؟! (و کذلک النشور (فاطر - ۹)). مگر نگفتیم: مسأله احیای مردگان برای خدا بسیار آسان است؟! «و ذلک علی الله یسیر» (تغابن - ۷).

مگر نگفتیم: آیا آفرینش نخستین برای ما مشکل بود که در رستخیز تردید می کنید؟ «افعیینا بالخلق الاول» (سوره ق آیه ۱۵).

خلاصه از طرق مختلف حقیقت برای شما بازگو شد، افسوس که گوش شنوا نداشتید!

نکته:

### کیفرهای جسمانی و روحانی

می دانیم طبق صریح قرآن مجید معاد هم جنبه جسمانی دارد و هم روحانی، و طبیعی است که مجازاتها و پاداشها نیز باید دارای هر دو جنبه باشد، لذا در آیات قرآن و روایات اسلامی به هر دو قسمت اشاره شده است، منتها از آنجا که توجه توده مردم به جنبه های جسمانی بیشتر است شرح و توضیح بیشتری در مورد مجازاتها و پاداشهای جسمانی دیده می شود، ولی اشارات به پاداش و کیفر معنوی نیز کم نیست.

نمونه این مطلب را در آیات فوق دیدیم که ضمن برشمردن چند قسمت از کیفرهای دردناک جسمانی اشاره ای کوتاه و پر معنی به کیفر روحانی سرکشان مستکبر نیز شده است.

در آیات دیگر قرآن نیز اشاره به پاداشهای روحانی دیده می شود: در یکجا می فرماید: و رضوان من الله اکبر: «خشنودی و رضایتمندی خداوند از

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۰۸

همه این پاداشها برتر است» (توبه - ۷۲).

در جای دیگر می فرماید: سلام قولا من رب رحیم: «برای آنها سلام و تهنیت است از ناحیه پروردگار رحیم و مهربان» (یس - ۸۵).

و بالاخره در جای دیگر می گوید: و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین: هر گونه حسد و کینه و عداوت را از دلهای آنها برمی کنیم، همه برادرند و بر تختها رو به روی یکدیگر قرار دارند (حجر - ۴۷).

ناگفته پیداست که لذات معنوی آن هم در آن عالم وسیع و گسترده غالبا قابل توصیف نیست، و لذا در آیات قرآن معمولا به صورت سربسته به آنها اشاره شده است و اما کیفرهای روحی در شکل تحقیرها، سرزنشها، تاسف و اندوهها منعکس است که نمونه ای از آن را در آیات فوق خواندیم.



